

## دشمنی مستوفی الممالک پدراستاد خلیلی با مشروطه خواهان

(تعلیق بر مقاله آقای احسان لمر)

میرزا محمد حسین خان پدر استاد خلیلی، یکی از رجال مقتدر و مقرب دربارهای امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان بود. این شخص از کتابت در اداره کوتوالی (قوامدانی امنیه و استخبارات کابل) در زیر دست نائب میرسلطان (کوتوال جبار و معروف امیر عبدالرحمن خان) شروع بکارکرد و همین که به دهلیز دربار پانهاد بر اثر نمایی و شیطنت به امیر، میرسلطان را به کشتن امیر داد و خود برجایش تکیه زد و میرزا عبدالرؤف را به معاونت خود برگزید.<sup>1</sup>

غبار از قول فیض محمدکاتب نقل میکند که: "میرزا محمد حسین خان، سردفتر سنجش کوتوال کابل و میرزا عبدالرؤف خان نائب او مقرر شدند و از این دو شغل بزرگ رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکار او نهفت بسیار کردند."<sup>2</sup>

سپس میرزا محمد حسین کوتوال، در رأس گروهی از ماموران قدرتمند دولت قرار گرفت که مردم از آنها بنام "شش کلاه" یاد میکردند و تنفر و انزجار خود را از آنها نشان میدادند. بقول غبار، "شش کلاه، عبارت بود از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارائی محکومین که سرشته دار آن میرزا محمد حسین کوتوال و اعضایش میرزا عبدالرؤف خان نایب کوتوال، میرزا محمد قاسم خان روزنامهچ، میرزا سید محمود خان قندهاری، میرزا شیرعلیخان و میرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده ها و مردم بیگناه را به عناوین باقیداری و تحریف محاسبات و غیره برباد نمودند."<sup>3</sup>

البته هریکی از این کوتوالان بر اثر ظلم و ستم و بکارگرفتن انواع شکنجه ها بر افراد متهم، بالاخره خود محکوم به اعدام گردیدند و هریکی از درختی حلق آویز شدند. اولی بدستور امیر عبدالرحمن خان و دومی به حکم شاه امان الله از درختی حلق آویز شد و به حیات رعب آور پراز خوف و وحشت شان خاتمه داده شد.

در عهد امیر حبیب الله خان وقتی مقام مستوفی الممالک (وزارت مالیه) به میرزا محمد حسین خان تعلق گرفت، «مستوفی الممالک ادارات استیفا و امور مالی کشور را در معرض بیع و شری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی و گمرکات همه در اجاره مستاجرین خائن گذاشته میشد. این مستاجرین هر نوعی که میخواستند می توانستند با مالیه دهان رفتار نمایند. شدت فشار بالای مردم تا جایی رسید که از ولایات شمالی کشور مردم صدها خانوار دهقان و رشکست شده بقلمرو روس و حتی از غرب کشور به ایران فرار کردند.»<sup>4</sup>

<sup>1</sup>- احسان لمر، مقاله مخالفان مشروطیت، مستوفی الممالک، افغان جرمن آنلاين، 2017 / 6 / 1

<sup>2</sup>- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج 1، ص 652

<sup>3</sup>- غبار، ج 1، ص 655

<sup>4</sup>- غبار، ج 1، ص 707

مستوفی الممالک علاوه بر امور مالی کشور، برای حفظ نفوذ و قدرتش بر سراسر کشور، امور ضبط احوالات را نیز پیش می برد و برای جلب اعتماد شاه، دست به توطئه و طرح های مرگ آلود میزد و با همین دسایس و توطئه ها صدها انسان شریف و آگاه وطن را که ظلم و اجحاف و غارت مستوفی الممالک و همکاران ظالم او را بر مردم غیر قابل تحمل می پنداشتند، به سوء قصد علیه امیرمتمم میساخت و به دم توپ برابر میکرد و یا به زندان انداخته و در زیر شکنجه های صدمرتبه سخت از مرگ به حیات شان خاتمه میداد. او بعد از فیرتفنگچه برامیر [از سوی عبدالرحمن لودین] در شوربازار کابل حرکات مشروطه خواهان را شدیداً زیر نظر گرفت و در اجرای این سوء قصد، شهزاده امان الله خان و مادرش را شریک جرم میدانست و به امیر گزارش داد که علیا حضرت و پسرش قصد کشتن امیر را دارند و میخواهند نائب السلطنه را جانشین امیر کنند.

مستوفی الممالک با وجود این توطئه، با جنرال نادرخان که با مشروطه خواهان سر می جنباند و همراز علیاحضرت مادر امان الله خان نیز شناخته میشد، همراز بود و بنابراین در روزی که امیر عازم شکارگاه کله گوش لغمان بود، قاصدی سیاه پوش سوار بر اسب سیاه نامه از سوی مستوفی الممالک به امیر در محل درونته رسانید، اما امیر نامه را نخوانده در جیبش گذاشت، و قاصد بدون جواب برگشت. پس از آنکه امیر حبیب الله شبانه در بالین خوابش به قتل رسید. در جلال آباد، برادر امیر سردار نصرالله خان به امارت برداشته شد. هنگامی که امان الله از جریان قتل پدر در کابل مطلع گردید، خود را شاه و جانشین پدر اعلام نمود، و از امیر نصرالله خان بیعت خواست. اما مستوفی الممالک امیر نصرالله خان را از اطاعت به امان الله ممانعت کرد و به جنگ و حمله بر کابل تشویق نمود و پلانی برای جنگ طرح و به نصرالله خان پیش کرد که بر طبق آن خودش با سردار عنایت الله خان و لشکر ایله جاری از مردم صافی از شمال بر کابل یورش ببرد، اما کسان امان الله خان قبل از اینکه این طرح مستوفی در عمل پیاده شود، با سرعت مستوفی الممالک و سردار نصرالله خان، را دستگیر و یکجا با نادرخان و برادرانش به کابل اعزام کردند.

چون شاه امان الله از خیانتها و ستم کاری ها و شقاوتها و شکنجه های وحشیانه مستوفی الممالک در حق زندانیان کشور بشمول مشروطه طلبان و آزادی خواهان آگاه بود، بنابراین قبل از اعلام جهاد برای استرداد استقلال کشور، کار محاکمه مستوفی الممالک، آن جلاد بی رحم و بی عاطفه را تمام کرد و او را به جزای اعدام که حقش بود محکوم نمود.

فیض محمدکاتب مؤلف سراج التواریخ در مورد دسایس و توطئه های مستوفی الممالک در قلع و قمع مشروطه خواهان اول و دوم و شکنجه های طاقت شکن آنها، مطالب تکاندنده ای درج تاریخ نموده که برای نشان دادن چهره واقعی این مرد تبهکار و ضد ترقی و تعالی افغانستان اقتباس آن مطالب بسیار ضروری است تا دیده شود که چه خانواده هایی از دست او بر گلیم ماتم نشستند و چه انسانهای شریف و عالی همت را به دست شکنجه و زندان و زولانه و غرب و عراب سپرده است.

کاتب زیر عنوان "**نقض عهد و حث سوگند ملاجم الدین و عظیموی آهنگر**" می نویسد:

"مرزا محمد حسین خان مستوفی از مجلس کنگاش وسی و تلاش داکتر عبدالغنی خان پنجابی که به تحریک دولت انگلیس چنانکه گذشت در خفا محفل شورای مشروطیت تأسیس کرده و قریب پنجم صد نفر از اعیان و اکابر شهر و ایل و احشام قبایل اطراف را با هم متحد و متحلف ساخته بود و میرزا محمد حسین خان آگاه گردیده و حکومت مشروطه را موجب زوال استقلال و استبداد خود فهمیده، با خامه حیلت و خدیعت به حضور والا نگار داد و ملاء منهای الدین نام، معلم شهزاده محمد کبیر خان را با استاد عظیم نام آهنگر کابلی [مشهور به برگد عظیمو] که از ... حساست نهاد، در کارخانه دولتی به منصب کرنیلی رسیده بود، نزد خود خواسته و از آن دو تن که شامل مجلس بودند، به دساست و

مژده و نوید انعام و عطیت، مکتوبی مشعر بر بند و بست قتل ذات شاهانه حاصل کرده، با عریضه خود در جلال آباد به حضور والا فرستاد و دو تن که نقض عهد و حث سوگند کرده برخدا عاصی شده بودند، طلب جلال آباد گشتند.<sup>5</sup>»

کاتب در رابطه به همین موضوع زیرنام (وقایع ماه صفر سال 1327 قمری) مینویسد: "روز پنجشنبه چهارم صفر، ملا منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دو تن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمدحسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هر دو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، در شب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته پیرسید و آن دو تن برطبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یادکردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغندی از غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دو تن سیاهه اعداد مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند. حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تیلیفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شباشب مصحوب (همدست) آدم خان پسر ملک پیردوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاده، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سیداحمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد لودین] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم برپا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمدصفر خان و سیدقاسم پسر میرغلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که درقضیه قتل محمد نادرشاه نیز به اعدام محکوم ولی از طریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران رعب و هراس عظیم درقلوب عموم شهریان افتاده ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد. و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزائی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزاده او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار بگیرند و هرسه تن در گردنه ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.

و پس از آن عبدالواسع [مولوی] و عبدالرب [مولوی] پسران [مولوی] عبدالرؤف کاکری و تاج محمد خان پسر محمد علی خان و قاضی عبدالحق و ملا محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزائی

<sup>5</sup> فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج 4، بخش سوم، ص 376، (به اهتمام داکتر سرور مولایی، چاپ انتشارات امیری، کابل)

چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [ فیض محمد کاتب ] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیر مرحوم [ امیر دوست محمد خان ] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضة استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتله، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوبخان فوفلزانی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرورخان پروانی از کابل گریخته و در سرحد قوم مهمند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پریدند پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند.<sup>6</sup>

بقول غبار، محبوسین در دو دسته یکی با زولانه و غره بغرا (طوق آهنین و زنجیر) در زندان ارگ سلطنتی و دیگری با زولانه در زندان شیرپور بشکل "کوته قفلی" تقریباً نه سال [بقول فیض محمد] 11 سال محبوس ماندند.<sup>7</sup>

فیض محمد کاتب ادامه میدهد: «از جمله عبدالحسین خان [عبدالحسین درست است. سیستانی] و عبدالرحمن خان پسران سردار عبدالوهاب خان پسر سردار محمد افضل خان مرحوم پس از تحقیقات و حصول معلومات زیاد چون میرزا محمد حسین خان مستوفی تهمت عزم قتل حضرت والا را برهمگان بسته بود، از دیگران مقدم تر رها گشته و پس از آن به تدریج یکی پی دیگری رهایی یافته و بیست و یک نفر از منسوبان سید جواهر شاه از غوربند و پنج نفر پسران سرور خان پروانی از جبل السراج محبوس خواسته شده مال و ملک ایشان ضبط گردید؛ داکتر غنی و هر دو برادرش با سید احمد خان لودی و مولوی محمد حسین و پسران سرورخان و پادشاه میرخان و نظام الدین خان و غیره پس از حبس یازده سال در اول جلوس امیرامان الله خان غازی از زندان جور رها گردیده، از جمله مولوی محمد حسین در وزارت معارف به منصب مدیر و پس از چندی به خطاب رئیس تدریسات نائل آمده، سید قاسم در این وزارت به رتبه مستشار بعد از چندی به مدیریت جریده امان افغان سرافراز و ممتاز آمده، خدمات شایسته از قوه به فعل آورده، محاسن مبطنه خود را نسبت به دولت ابراز دادند و پادشاه میرخان در هنگام محاربه استقلال دولت افغانستان با انگلیس، کوشش مردانه کرده پس از خاتمه منازعت به حکومت لهوگرد مأمور شده و از آنجا به حکومت هزاره دایزنگی سرافراز آمده... و محرر اوراق (فیض محمد کاتب) پس از حبس پنج ماه رها گردیده به همان خدمت و چاکری خود بر حال گشت و تا 1343 قمری [ 1304 ش ] روز خدمت به تاریخ نگاری به سر برده، بعد بدون صدور خطا و خیانت از ملازمت و خوان احسان دولت محروم و به اجرت به تحریر تکمیل جلد سوم و این جلد [چهارم] پرداخته، بعد از خدمت سی و پنج سال گوشه نشین و زاویه گزین خمول گشت و قضیه مشروطه که اسم آن را اهالی مجلس متعهد نمی دانستند و در خیالی که بدان متهم شدند، نبودند، از جمله قضائی است که کتاب جداگانه به کار دارد که نگار داده شود که چه ستم از قوه به فعل آمده، چه جور ها به روی روز محبوسین آمد. باری چون نگارنده مزدکار و مقید به اختصار بود، از تشریح آن صرف نظر نمود.»<sup>8</sup>

<sup>6</sup> فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج 4، بخش سوم، 377-378

<sup>7</sup> - غبار، ج 1، ص 718

## ظهور مشروطیت دوم، قتل امیر و محاکمه مستوفی الممالک :

با سرکوب و حبس و اعدام مشروطیت اول در 1909 عجالتاً صدای عدالتخواهی و آزادی طلبی که برضد خودکامه گی های امیر حبیب الله نضج گرفته بود، خاموش گردید و کارت تعقیب و بازداشت روشنفکران و آزادی طلبان در زیر نظر مستوفی الممالک اوج تازه ای گرفت.

دو سال بعد یعنی در 1911، با تشریح جریده سراج الاخبار افغانیه، با مدیریت مرد مدبری چون محمود طرزی بار دیگر هسته مشروطیت در اطراف این جریده شروع به رشد و نمو کرد.

غبار که خود یکی از اعضای رادیکال جنبش مشروطیت دوم بود، از "حزب سری دربار" یاد می کند و مینویسد: «اصلاح طلبان لیبرال درباری از روش امیر حبیب الله منزجر بودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید در دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردار نصرالله خان نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار و خواهان استقلال کشور بود، در اداره دولت دلبسته گی به نظام قرون وسطایی و سلطنت مطلق العنان شخصی داشت... پس یگانه شخصی که در آن خانواده مورد توجه لیبرالهای دربار قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمتکش و متواضع بود که به زودی در رأس یک حلقه متجدد دربار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتای نماید، که در نظر بود امیر در جلال آباد توسط عسکران بین برده شده و جاییش به نایب السلطنه داده شود. نایب السلطنه هم برای تحصیل استقلال و اصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس متنفر و از اداره برادر ناراض بود، پذیرفت. [برای اطمینان خاطر نایب السلطنه و اجرای این کودتا] ده دوازه نفر از اعضای جمعیت سری عهد نامه بی درقرآن تحریر و امضاء نموده به سردار سپردند.»<sup>9</sup>

غبار اسمای امضا کنندگان این تعهدنامه را نام نمی برد ولی از کسانی که در دربار هوا خواه شهزاده جوان امان الله خان بودند، اینطور نام می برد: «در دربار اشخاصی چون محمودولی خان و شجاع الدوله خان و غیره، در اردو افسران بزرگی (ظاهراً سپهسالار نادرخان و برادرانش) و در خارج هردو رجالی چون فضل محمد مجددی (بعدها شمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله و یک عده دیگر همه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل و قسماً اطراف او را می شناختند مخصوصاً در ایام وکالت سلطنت که سال دوم در پایتخت میبود، بازرسی او را به امور مردم و استغاثه کنندگان و محبوسین دیده و به او حسن نظر داشتند. کسیکه او را جداً مراقبت و تعقیب میکرد، میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک (پدر استاد خلیلی) بود که هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی و یا فیر برامیر و غیره را به گردن عین الدوله بار میگرد، در حالی که چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده بی در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدار کننده و تهدید آمیز نمی زدند. معهدا امیر [بنابر راپورهای مستوفی الممالک] بر عین الدوله ظنین شد و او و مادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هردو بر اثر وساطت نایب السلطنه نجات یافتند.

در سال 1918 فیرتفنگچه برامیر [از جانب عبدالرحمن لودین] در شوربازار بعمل آمد و این حادثه نافرجام حلقه سیاسی دربار را مضطرب ساخت. جواسیس مستوفی الممالک فردای آن روز کابل را پرساختند و یکی از آن جاسوسان «سرور بچه بیوه» بود که دکان سیمساری در شوربازار داشت و از قبل عبدالرحمن لودین را زیر نظر داشت. بر اثر راپور او عبدالرحمن لودین دستگیر و با طوق و زنجیر در زندان ارگ دولتی کوتاه قفلی شد و متعاقباً یک دسته دیگر روشنفکران که ارتباطی با این عمل لودین

<sup>8</sup> - سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم، صفحات 376 - 380 (این متن در بخش 18 مقاله اسرار قتل امیر حبیب الله خان، باقلم داکتر کاظم نیز اقتباس شده است. من از آن مقاله نیز سود برده ام.)

<sup>9</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج 1، ص 725

نداشتند از قبیل: عبدالهادی خان داوی، عبدالحمیدخان کمیدان، محمداسحاق خان قزلباش، شمس الدین خان محصل سابق مکتب حربیه و شیرمحمد خان معروف به افغان بیگ محصل مکتب حربیه دستگیر و به زندان ارگ فرستاده شدند. غبار علاوه میکند که بعد از فیرتفنگچه برامیر، این محبوسین دوباره به ارگ انتقال داده شدند و سخت گیری بر زندانیان سیاسی دوچندان گردید.<sup>10</sup>

پوهاند حبیبی، از زبان یکی از یاران همزنجیر داوی میریار بیک بدخشی که مردی صاحب سخن و نازک خیالی بود مینویسد که او وضع رقت آور داوی را در بیته چنین تصویر کرده است:

### **بندی یی را بس بود زولانه یی این همه زنجیر در زنجیرچیت<sup>11</sup>**

این گفته نشان میدهد که داوی زنجیر پیچ و با غرب و غراب و اولچک و زولانه بوده است. و این همه شکنجه و فشار بر زندانیان سیاسی از سوی مستوفی الممالک بر آنها اعمال میشده است تا امیر از دیدن آنها، بر بیرحمی کوتوال یعنی مستوفی الممالک آفرین بگوید.

بقول مردم خانه ظلم بالاخره خراب است، چنانکه خانه مستوفی الممالک سرانجام با مرگ ولینعمتش امیرحبیب الله خان، خراب شد. غبار میگوید: در زمستان همین سال (1918) حزب سری دربار فیصله کرد که امیر حبیب الله خان را در جلال آباد از بین برده و نایب السلطنه را در مرحله اول به پادشاهی بردارند. اما نایب السلطنه در روز معین از خانه خود در جلال آباد خارج نشد. و به پارتی اطلاع داد که بکشتن برادر موافقت ندارم ولی به حبس او مخالفت نخواهم کرد. این عمل نایب السلطنه حزب دربار را از بنیاد در لرزه انداخت. پس تمام اقدامات و نقشه های طرح شده معطل گردید و تا یک سال دیگر تنفس عین الدوله و رفقاییش به شماره افتاد، زیرا زندگی همه در دست نایب السلطنه بود و قرآن عهد نامه پارتی در دست او سند غیر قابل تردید بود، [گرچه] نایب السلطنه معاهدین خود را در معرض هلاکت قرار نداد [مگر همه اعضای پارتی به تارموی خود آویزان بودند]. البته پارتی خاموشانه در کمین فرصت بود تا سال 1919 در رسید و امیرحبیب الله خان در لغمان کشته شد. (شب 20 فبروی 1919)<sup>12</sup> و فردای آن پنجشنبه (اول حوت 1297 ش) سردار نصرالله خان برادرش قبل از خاک سپاری امیر شهید به امارت برداشته شد و بعد مراسم تدفین اجرا گردید.

همینکه شاه امان الله از قتل پدرش در کله گوش لغمان مطلع شد، خود را جانشین پدر به عنوان شاه در کابل اعلام نمود و به کاکایش نایب السلطنه اطلاع داد که از پادشاهی وی اطاعت نماید، نصرالله برای آنکه جنگ و خون ریزی صورت نگیرد قلم برداشت و از بیعت خود به امیر امان خان سطوری نوشت و برای اهل دربار خود قرائت نمود، اما مستوفی الممالک که از سوء رفتار خود با شهزاده امان الله و مادرش و سایر مشروطه خواهان بیم داشت، فوراً بر این تصمیم امیر نصرالله خان اعتراض نمود و او را به بغاوت علیه امیر امان الله خان و لشکر کشی بر کابل تشویق و تحریص نمود.

فیض محمدکاتب در مورد موضع گیری مستوفی الممالک و طرح حمله بر کابل برای سقوط امان الله خان، شرحی مبسوطی در سراج التواریخ نوشته و از شورش سپاه جلال آباد به نفع امیر امان الله خان و دستگیری جنرال نادرخان و مستوفی الممالک گزارش میدهد که من آنرا در کتاب دیگرم (حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان، یا دزدی از کلکان؟) شرح داده ام بنابراین از تکرار آن در اینجا خود داری میشود و صرف اشاره میکنم که وقتی عساکر به عقب مستوفی الممالک رفتند، او دروازه خود را بروی عساکر نکشود و با تفنگچه خود فیر کرد. این امر خشم و غضب عساکر را برانگیخت و یکی از آن میان به قشله عسکری شتافته موضوع را به اطلاع دیگران رساند و از آنسو عساکر چند عراده توپ را برای

<sup>10</sup>- غبار، ج 1، صص 718-721

<sup>11</sup>- حبیبی، جنبش مشروطیت، زیر نام عبدالهادی داوی دیده شود

<sup>12</sup>- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج 1، ص 726



کوبیدن منزل میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بیرون کشیدند و دیوار های منزل او را با خاک یکسان نمودند و خود مستوفی را کشان کشان بیرون آوردند.

کاتب میگوید: «محمدحسین خان را با سر برهنه ولای ولجن به روی مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضیحت چون حیوان قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند. و سپاهیان با سرنیزه تفنگ بر او تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. در عین هجوم و ازدحام، برگد محمدانورخان به عزم اینکه لک ها روپیه از مال دولت و عجزه ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع کرده و هزاران نفر را از اعیان و اشراف و مامورین را به دسیسه و اعتساف، خاتمان بر باد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع میگردد، پس خود را بردوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پایهای خویش را از دو طرف برسینه اش اویخته، هر دو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون حمارش سوار آمد و در باطن از هدف نوک سر نیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمدانور خان، ترک حمله کرده، سرنیزه خود را حواله او نکردند. و هم چنان محمدانورخان بردوش او سوار، از لای ولجن به کمال بد حالی در مبرزش کشانیده... به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند. در این حال جنرال عبدالرحیم خان سراز اورسی کشیده و سپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمد فرمود که اگر خون ناپاک و نجس این خوک بی باک را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و منافع هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتراست که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و از این گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند.»<sup>13</sup>

افسر اتریشی ایمیل ریپیچکا، که در سال 1915 از زندانهای استالین در آسیای مرکزی فرار کرده بود و به افغانستان پناه آورده بود و در روز اعلان سلطنت امیرامان الله خان در مسجد عیدگاه حضور داشت، چشم دید خود از صحنه ورود گروه متهم به قتل امیر حبیب الله را چنین بیان میدارد:

« این خبر که مستوفی، یک کوهستانی و منفورترین مرد کشور، با همه قدرتش دستگیر شده بود، همه را خوشنود ساخته بود. او بزرگترین اخاذ و فاسدترین مامور دولت به حساب می رفت. دیری نگذشت که بازداشت شدگان را دست و پا بسته به کابل آوردند. محمدزانی ها کوشش میکردند که برای نجات از نگاه های کنجکاوانه مردم خود را عقب پوستین های خود پنهان کنند، برخلاف آنها، مستوفی لاجوجانه به مردم نگاه میکرد که برای اینکارش دشنام های زیاد نثارش شد.»<sup>14</sup>

استاد داکتر کاظم در یک مقاله ممتع و مستند خویش در مورد چگونگی بقدرت رسیدن حبیب الله کلکانی، از رساله مهمی بنام "نادرخان و خاندان او" نام می برد که در سال 2000 میلادی برای بار دوم در پشاور به طبع رسیده و بار اول در سپتامبر 1951 از طرف کسی بنام "مهاجر افغان" در پشاور چاپ شده بود. و بعد با احتمال میگوید که نویسنده اصلی آن رساله مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است. من این احتمال را یقینی میندازم، زیرا در سال 1951 از اهل قلم و مخالف دولت کابل در پاکستان کسی دیگری جز عبدالحی حبیبی مهاجر و فعال سیاسی نبود. استاد کاظم از روی این رساله نکاتی مهمی را انعکاس داده که فکر میکنم تا آن زمان بسیاری از مورخان و نویسندگان افغان مثل من از آن مطلع نبودند.

داکتر کاظم به استناد رساله مذکور مینویسد: "در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج

<sup>13</sup> - سراج التواریخ، ج4، قسمت سوم، ص 712

<sup>14</sup> - ایمیل ریپیچکا، در کشور خداداد افغانستان، ترجمه رتبیل شامل آهنگ و روح الله یاسر، چاپ آلمان، 2014، ص 212

محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود، چنانکه متن یک نامه سپهسالار محمدنادرخان عنوانی نائب سالار صالح محمدخان به آن وضاحت میدهد از اینقرار:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع دارید، کویف جلال آباد را آرندۀ این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظورمیت امیر حبیب الله خان است - از این قلم] برادرش را [مقصد سردار نصر الله خان است] امیر ساختیم و میان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدر استاد خلیلی است] درین معامله شریک میان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنة [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنة را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نائب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود میان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ماخاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337 ق. امضا: محمد نادر.»<sup>15</sup> این سندبروشنی نشان میدهد، مستوفی الممالک، در واقعه کله گوش لغمان در قتل امیر حبیب الله خان، با سپه سالارنادرخان، هم راز بوده است. این همرازی نشانه اینست که منبع الهام و عملکرد هر دو همانا انگلیس بوده است.

داکتر کاظم از قول مرحوم پوپلزائی میگوید: "پس از آنکه سردار نصر الله خان به امیرامان الله خان بیعت کرد و روانه کابل شد، مستوفی به امیرجدید بیعت نکرد و از قید عساکر به نحوی فرار نمود به طرف کوهستان سمت شمالی کابل روان شد که در نیم راه در ساحه "سولان" بدست قوای امنیتی دولت جدید گرفتارگردید و او را راسا به ارگ آوردند و زندانی کردند." فوفلزائی در ادامه می افزاید که: «بعد از طی تحقیقات استنطاق مهبذبانه [احترام کارانه] و فیصله مجلس قصر استور بتاریخ رجب المرجب سنه 1337 قمری مطابق برج حمل سال 1298 شمسی در سمت جنوب غرب ارگ کابل به شاخ درخت توت آویخته و اعدام گردید و در نزدیک قریه بی بی مهرو توسط عساکر بخاک سپرده شد.»<sup>16</sup>

**نتیجه:** از مطالعه اسناد تاریخی و شهادت مورخین واقع بین آن زمان به این نتیجه میرسیم که:  
تاریخ همچو پنجه نقاش چیره دست  
هرآنکه هرچه گفت همانا شنیدنیست  
تصویر صادقانه ای از ما کشیدنیست  
هرآنکه هرچه کرد همانا دیدنیست

<sup>15</sup> - انگلیسها و بقدرت رسانیدن امیر حبیب الله کلکانی به حیث یک دوره انتقالی، افغان جرمن آنلاین 15 سپتمبر 2016  
[http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha\\_PDF/kazem\\_sa\\_kalakani\\_as\\_transitional.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_kalakani_as_transitional.pdf)

<sup>16</sup> - داکتر کاظم بحواله: "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، چاپ کابل، 1387 ش، صفحه 1130 و 1131